

نامه سرکشاده به آقای کرزی، رئیس جمهور افغانستان

خبر شیکاگو تریبون مبنی بر اینکه آقای اوباما موضوع خروج تمامی نیروهای نظامی امریکا از افغانستان را پس از سال 2014 تنها برای تخویف یا تهدید شما و مردم افغانستان مطرح کرده است، کاملاً بجاست.

امریکائی ها تمایل زیادی دارند تا توافقنامه امنیتی میان امریکا و افغانستان هر چه زود تر مراحل نهائی خویش را طی کرده به امضا برسد. امیدواری آقای اوباما در 1392.04.11، درست 19 روز پیش، مبتنی بر اینکه موافقتنامه دو جانبه امنیتی میان امریکا و افغانستان تا ماه اکتبر امسال - تا سه ماه دیگر - امضاء شود، حرفی است که امریکائی ها آن را صادقانه بر زبان می آورند؛ و صمیمانه خواهان آن اند. زیرا در امضای این توافقنامه و ایجاد پایگاه های نظامی امریکائی در افغانستان منافع چند بعدی آن ها مضمّن است.

داشتن پایگاه های نظامی در افغانستان برای امریکا اهمیت خاصی دارد. تا جائیکه به امریکائی ها بر می گردد و مربوط می شود، این کشور با تقبل هزینه های گوناگون و کلان - البته نه در حدی که سبب رویارویی دو قدرت بزرگ جهانی، چین و روسیه، با امریکا و متحدین اروپائی وی گردد و صلح جهان را به خطر بیاندازد، مشتاقانه می خواهد در افغانستان هم، مانند سایر مناطق و کشور ها در جهان، پایگاه های خویش را داشته باشد.

خبر نیورک تایمز، اما، مانند خبر های سرچوک، برای ارزیابی روحیه و عکس العمل شما و مردم افغانستان به نشر رسیده بود. خبری که تأثیرات خود را روی روان برخی از مردم افغانستان گذاشته و خیلی ها را نسبت به آینده افغانستان بعد از خروج نیروهای امریکائی به تشویش انداخته است. آینده ای که به راستی قابل تشویش است.

همانطور که گفته شد احتمال برآمدن نیرو های نظامی امریکا از افغانستان بطور کامل شاید به هیچ صورت قابل تصور نباشد، اما طرف دیگر این مسئله هم از امکان بعید نیست، زیرا در گیر و دار وقایع و آمد و شد ها و فراز و فرود حوادث در افغانستان، در منطقه و در جهان، گاهی هم دلسردی و دلزدگی هائی که حرف ها و اشتباهات سیاسی دو طرف بوجود می آورد، همانگونه که امریکائی ها و متحدین اروپائی اش شاه ایران را در آخرین روزهای حکومتش تنها و بی یار و مددگار باقی گذاشتند و راه را در سال 1978 در کنفرانس تاریخی " گوادلوپ" برای سقوط شاه، بازگشت و به قدرت رسیدن خمینی هموار کردند، شاید در افغانستان نیز به نوعی از معامله گرئی که به نفع ما نباشد وادار شوند!

ماروین زونیس در کتاب شکست شاهانه خویش در مورد شکست شاه و سیاست امریکا در قبال ایران زمان شاه چنین مینویسد:

" ایالات متحده از طریق ایجاد رابطه نزدیک با شاه و نظام او، در مورد سرنوشت رژیم او مسئولیت مهمی بر عهده داشت. اما هنگامی که امواج انقلاب، کشور و تاج و تخت او را در کام خود گرفت، ایالات متحده چنان عمل کرد که گوئی در قبال این رژیم مسئولیتی بر عهده ندارد، و یا ماهیت این مسئولیت را نمی شناسد. با این سقوط، سیاست خارجی ایالات متحده چنان شکستی خورد که پیامد

های آن برای ایران، منطقه، دنیای اسلام، و در واقع موازنه قدرت در سطح جهان هنوز هم در راه است."

با آنکه ایران برای امریکا اهمیتی فوق العاده ای داشت، از منافع امریکا در منطقه حفاظت میکرد، بازار وسیعی برای توريد انواع فرآورده های امریکائی بود، نفت مورد نیاز امریکا را تهیه میکرد، پایگاه های استراق سمع در اختیار امریکائی ها گذاشته بود، ایران به بزرگترین و بهترین خریدار تسلیحات نظامی امریکا تبدیل شده بود و بالاخره ارتشی چند صد هزاری ایران در اختیار امریکا قرار داشت، وقتی توازن قوا به نفع خمینی در حال برهم خوردن بود، امریکا با همه تعهداتش نسبت به شاه، ایران را به دامان امام خمینی انداخت و سایه اش را از سر شاه برچید. حتی به فکر شکست سیاست خارجی و اعتبار خود در جهان هم نشد. این عمل در گذشته اتفاق افتاده است و در آینده هم میتواند در هر جا، از جمله در افغانستان کنونی، اتفاق بیفتد و تکرار شود!

طبیعیست که نه خود امریکا با فرستادن نیرو، و نه ارتش ایران، بر آن بودند که با ریختن خون ده ها هزار انسان به حمایت شاه پردازند و او را به هر قیمتی که شده است در قدرت نگهدارند. ماموریت جنرال هایزر تا جائیکه اسناد سخن می گویند در جهت بدست آوردن بی طرفی ارتش ایران در کشمکش میان شاه و خمینی بوده است. یعنی این شخص، که نماینده نظامی امریکا در ایران بود عملاً راه را برای شکست شاه و پیروزی انقلاب و آمدن خمینی هموار میکرد.

در قضایای افغانستان هم که یک روز دفتر طالبان در قطر باز میشود و فردای آن این دفتر بسته میشود، فکر میکنید که کشور کوچکی مثل قطر، با همه بلند پروازی های آن، میتواند بدون توافق امریکا و اروپا دست به این کار بزند؟ نگذارید در صحنه سیاسی و دیپلوماسی هم پاکستان بر شما پیروز شود.

جنگ موجود در افغانستان میان امریکا و متحدینش از یک طرف و پاکستان و حامیان منطقه ای و جهانی اش از طرف دیگر است. امریکا هم این را به خوبی میداند، ولی کاری از دستش ساخته نیست. امریکا قادر نیست این بحران را آنگونه که میل دارد، مدیریت کند. این جنگ جنگی است تنها بین امریکا و پاکستان - البته تا حدودی به نیابت برخی از کشورهای دیگر - و تا آنجا که عقل کار میکند پاکستان در این جنگ، با حمایت استراتژیک سازمان اطلاعاتی نظامی این کشور از طالب، هم الان دست بالا را دارد و هم در آینده، اگر اوضاع به همین منوال باشد، دست بالا را خواهد داشت.

بازی موش و پشک میان امریکا و اروپا از یک سو و پاکستان و ایران و چین و برخی از کشورهای اسلامی عربی و غیرعربی از سوی دیگر، همانطور که طی این 12 سال ادامه یافت، از جانب طالب و حامی اصلی اش، بی گمان، باز هم سال ها ادامه پیدا خواهد کرد.

در حالیکه امریکائی ها، از همه مهم تر مردم امریکا، نه حوصله سال ها جنگیدن را در افغانستان دارند، نه توان تحمل مصارف این جنگ را و نه خواهان کشته شدن بیشتر جوانان شان در جنگی هستند که تا حال هیچ ثمری برای شان نداشته است.

باری طالب در رابطه با جنگ در افغانستان گفته بود: "امریکا دقیقه شماری می کند، اما ما سال شماری می کنیم." این سخن، سخن پاکستان است که از زبان طالب ادا میگردد.

بی تردید، اگر اوضاع به همین شکلی که تا امروز پیش رفته است، پیش برود، طالبان - پاکستان - به این گفته شان عمل خواهند نمود؛ برخلاف امریکا که همیشه در حمایت های خویش از افراد و نظام ها

در جهان چندان پایدار نبوده است و سیاست های سیاستمداران همواره و ساعت به ساعت دستخوش تغییر است.

اوضاع افغانستان بسیار پیچیده است. قسمت بیشتر کسانی که فعلاً در دولت هستند، با کارنامه های "هم به میخ بزن و هم به نعل" شان صد ها مشکل را بر هزار ها مشکل حکومت میافزایند. پاکستان هم در کمین است تا آخرین ضربات مرگبار را از طریق طالب و برخی از نمک خواران قدیمش بر فرق دولت شما وارد کند.

شما باید جدی بودن شرایط را درک کنید. شیفتگی شما به طالب به سود شما و سود کشور و مردم نیست. طالب نه میتواند برای شما و برای ملت و کشور ما عنصر نجات بخش باشد.

داشتن آرزوی خودفرمانی برای هر یک از افغانان وطن پرست و آزادی خواه بدون شک یکی از آرزو های بسیار عالی و مقدس است، ولی رسیدن به این آرزو سوگمندان در منجلابی که ما فعلاً قرار داریم و با تشبثات دشمنانه ای که از سوی پاکستان و ایران صورت میگیرد چندان عملی به نظر نمیرسد.

ذکر این واقعیت که ارتشی که از تشکلات تنظیمی و قومی بوجود آمده است، چندان قابل اعتماد نیست، شاید کمی ناراحت کننده باشد؛ لیکن این امر آشکار را مردان صاحب خرد نباید نادیده بگیرند. فهمیم تنها کسی نیست که هنوز هم افکار به کوه برآمدن در کله اش وجود دارد. جنگ داخلی به وضوح کشور را تهدید میکند.

در چنین وضعیتی نازک، اگر قدرتی است که کشور ما را از این بحران عمیق و بن بست و خطر های گونه گون نجات بدهد، آن قدرت تنها امریکا و متحدین اروپائی او است.

گذشته از این شما بهتر میدانید که برای بازسازی و نوسازی کشور، ما به کمک های اقتصادی زیادی نیاز داریم، که تدارک آن در کوتاه مدت - شاید هم در دراز مدت - برای ما آسان نیست.

پذیرفتن حضور خارجیان به شمول امریکا در افغانستان برای خیلی از انسان ها، از جمله خود من، کار آسانی نیست، اما در یک سنجش سرانگشتی راه دیگری برای نجات افغانستان باقی نمانده است.

مذاکرات در مورد توافقنامه امنیتی و پایگاه های امریکا در افغانستان دشوار است. در واقع چنین مذاکراتی همواره دشوار هستند، اما دشواری زمانی را که طالب بر میگردد و همه چیز را به نابودی میکشد و کشور را در بست در اختیار پاکستان میگذارد، یا جنگ داخلی دو باره در کشور در میگیرد، باید یکبار و به طور جدی پیش چشمان تان مجسم کنید و ببینید که از میان این دو بد کدام یک بدتر است!

ناگفته پیداست که در اینگونه انتخاب ها مردمان خردمند - از روی ناگزیری - بد را انتخاب می کنند، نه بدتر را! خوب های ما باید این واقعیت را بپذیرند که از عهده آن ها کاری در راستای کشیدن کشور از این بن بست و منجلاب ساخته نیست. این ها باید نه خود را فریب بدهند و نه مردم را.

پیمان را برای یک مدت مشخص با گرفتن تعهد جدی و عملی به این اصل که امریکا خود را مکلف به پابندی به پیمان بداند، با زدودن ابهامات و اگر و مگر و آوردن سخنان چند پهلو برای شانه خالی کردن از اجرای تعهدات در آینده، باید هر چه زود تر امضا کرد.

درايت در حل بحران ها را بايد از چين امروز آموخت. بايد ديد كه اين كشور چگونه با هوشيارى و دوراندیشى 17 مشكل از 23 مشكل مرزى اش را طى دو - سه دهه گذشته با همسايگانش حل نموده است و در حل و كاهش تنش و بحران تايوان در سال 1996، بمباردمان سفارت اين كشور در بلگراد توسط امريكائى ها و بحران ورود جنگنده امريكائى به آب هاى سرزمينى چين و چندين بحران ديگر از اخير دهه هشتاد قرن بيست تا اكنون عمل كرده و در كمتر از چهل سال خود را به آرامى و اطمينان به دومين قدرت جهان تبديل كرده است.

نكته دوم:

از روزى كه شما به سر قدرت آمده ايد، چندين لويه جرگه در كشور تشكيل شده است. آيا ضرورى نبود كه جناب شما يك لويه جرگه را براى حل معضله خط ديورند دائر ميگرديد؟ هنوز هم براى اين كار وقت كافى داريد. ضرور نيست هر سرسفيد و ريش سفيد را بنام كلان و بزرگ براى رسيدن به يك تصميم در اين خصوص جمع كنيد. صد تا مرد جنگى به از هزار! يك مجتمع نسبتاً كوچكى از مردان عقل گرا و عمل گرا و منطقي به نظر من خيلى كارآ تر است نسبت به يك تجمع چندين هزار نفرى از انسان هاى احساساتى و ذهنيگرائى كه واقعيت ها را نمى بينند و از سير تحولات در جهان بى خبرند و همواره از هوا گز ميكنند و از شكم سير خود حرف ميزنند.

مسئله ديورند هر چه زود تر حل شود، به همان اندازه به سود ما خواهد بود. خيلى از بحران ها و مشكلات ما امروز به اين موضوع ارتباط پيدا ميكنند. بالاخره بايد يكي براى از بين بردن اين مادر مشكل ها جرأت به خرچ بدهد و قدم پيش بگذارد و آنرا به هر شكلى كه شده حل كند. اگر اين مشكل حل شود، مشكلات ديگر يكي پى ديگر آرام آرام حل خواهد گرديد.

ما، شايد هيچگاهى در تاريخ كشور خود با چنين بحران عميقى كه امروز با آن روبرو هستيم روبرو نشده باشيم. نسل امروزي نسل دوم است كه از اين بحران رنج ميبرند و اين عذاب بزرگ را تحمل ميكنند. از جانبى خوشبختانه عده زيادى از مردم به بلوغ فكرى - سياسى رسيده و شرايط كشور را به گونه عملى ارزيايى ميكنند.

لطفاً عمق مشكل و بحران را درك نموده در اين برهه اى از زمان كه "باز قدرت" روى شانه شما نشست است طورى عمل كنيد كه هم فرصت ها از دست نروند و هم ملك به دست تاريك اندیشان قرون وسطائى و حاميان بدخواه و كينه توز شان نيفتد.

بالاحترام